

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۱۷ اردیبهشت ۹۵

خطبه‌ی آخرین جمعه‌ی ماه رجب

حمدِ مخلوقات عالم بر آستان کبریایی خالقِ باد که از مهرِ بی‌پایانش چشمه‌ی هدایت را جوشاند و بر سرچشمه‌ی لطفش، پیامبران را هادیِ انسان‌ها نام نهاد تا با هدایتشان جان فرو افتاده از ملکوت را بر سرمنزلِ عافیت رهنمون شوند و سلامِ جانشینانشان، بر آنان باد و بر عزمِ ملکوتی‌شان که همواره جانِ مبارکشان را، ندایِ نجاتِ انسان‌های در بندِ نفس اماره کردند تا جوهره‌ی وجودی‌شان متبلور شود و از ظلمت، به نور، هدایت شوند.

اکنون آخرین جمعه‌ی ماه رجب است. جمعه‌ای که عالم، در نجوای عاشقانه، صورتِ اطاعت بر آستان کبریایی پروردگارش نهاده تا شکرگزارِ نعمتی باشد که اسرارِ کتاب مبین را از درگاه پر شکوهِ ملکوت، بر سینه‌ی پیامبرش نازل فرمود.

چه مبارک سحری بود آن دقایق که ضربانِ حیات، در جان مبارک آخرین رسول الهی بانگ جاویدِ جاء الحق را نواخت و آنگاه باطل، بر روی در افتاد و عجز و ناتوانی‌اش را اعلام کرد؛ آسمان به نم نم اشکی متبرک شد و زمین به ناله‌ای اعلامِ آمادگی کرد؛ ستارگان در درخشششان بر یکدیگر پیشی گرفتند و ماه، نور لرزانش را بر شکاف غار متمرکز کرد تا از نعمت پروردگارش بی‌نصیب نماند؛ آنگاه آسمان شکافت و از وسط دو نیم شد؛ فرشته‌ی وحی، دو بالِ خود را بر کناره‌ی آن نهاد و نامِ جاوید آخرین پیامبر الهی را خواند: ای محمد، به آسمان بنگر و آنچه را که به جانت القا می‌شود را بخوان و پیامبر خواند؛ همه‌ی آفرینش بر او درود فرستاد و جانِ جهان، منور به نزولِ وحی شد. تاریکیِ سحر به سفیدی صبح بدل شد و خورشید، با اشتیاق از مشرق طلوع کرد. درخشش تاج رسالت، بر سرِ آخرین مأمور الهی چونان گنجی بود که همه در تماشایش بر یکدیگر سبقت می‌گرفتند و روز آغاز شد؛ چه روز زیبایی! چه جمعه‌ی مطهری! هوایش هوای زمین نیست بلکه منور به نزولِ برکاتی است که از الطاف و احسانِ خالقش جانش منور است. قرآن آمد و خود را مولودی مبارک نامید و معجزه‌ای که

دریای علم و رحمتش را پایانی نیست؛ جهان، همواره بر عظمتش معترف است و از درکِ علمش عاجز؛ پروردگار عالم، خود را حامی‌اش معرفی فرمود و جانِ عزیزش را در حمایتِ خویش گرفت و دست ناپاکان را از ساحت مقدسش دور نمود و همواره جلالتش را بر دوران‌ها حاکم گردانید تا عاشقانِ کوی‌اش از آستان پر عظمتش جانِ بی‌رمقشان را زنده کنند و از مرگی که نامش جهل است برهند.

پس پیامبر برگزیده شد تا معجزه‌ی خویش را از ریشه‌ی جانش بیرون آرد و بر امتش عرضه دارد. افسوس که دنیای افسون شده‌ی نفس اماره، با هزاران آب و رنگِ دست‌ساز بشر، به میدان آمد و گنجِ بی‌پایانش را از سینه‌ها تهی کرد، بر جلالتِ ظاهری‌اش افزود و از عملِ باطنی‌اش کم کرد تا آن را همان گونه که پیامبر (ص) معترف آن است که «ای وای بر امت من که قرآن را مهجور کرد» امت‌هایی که در رسالتِ پیامبر آمدند و رفتند و اینک ما مدعیانِ مبعث، دور یکدیگر جمع شده‌ایم تا روز مبارکش را چونان منظره‌ای بر جانِ بی‌رمقمان بخورانیم و چشم بر احسانش بدوزیم و از درگاه کبریایی‌اش تمنا کنیم و بگوییم که ما امتِ غریبی هستیم که حرف دلمان را در قالب اشک و دعا بر پروردگارمان عرضه می‌کنیم؛ دست بر سینه‌ی مجروحمان می‌گذاریم که مشتاقِ دولتِ آخرین وصیِ رسولمان است و همان‌گونه که اماممان در دعای کمیل فرمودند اسلحه‌ای جز اشک نداریم پس بر سر راه این سیلاب می‌نشینیم تا خورشیدِ مبعث، تاج رسالت را بر سر آخرین وصی رسولمان مژده دهد تا جهان، با انوارِ قرآن ناطق، از جهل نجات یابد و انوارِ جاء‌الحق متجلی گردد.

پس با صدایی متفاوت با هر روزِ دیگر، می‌گوییم:

اللهم عجل لولیک الفرج